



فصلنامه الکترونیکی پژوهش‌های حقوقی قانون‌یار

License Number: 80025 Article Cod: 2020Y3N9A6 ISSN-E: 6452-2588

نقش ارزیابی دلایل و تقابل علم دادرس در اثبات دعوا

(تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۱۰/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۲/۱۲)

بهنام محمدزاده

پژوهشگر و محقق

چکیده

منظور از ارزیابی دلیل، واکنش روانی دادرس است که بر اساس آن، دادرس اعلام میکند که دلیل مدعی او را نسبت به مورد ادعا قانع ساخته یا نه. اختیار ارزیابی دلایل، لازمه احقاق حق و دادرسی است و به این جهت، ارزیابی دلیل توسط دادرس به عنوان اصل شناخته شده است و اگر قانون‌گذار به خاطر مصالح، دلیل را بر دادرس تحمیل نماید، خلاف اصل مزبور خواهد بود، ارزیابی دلایل نه فقط اختیار دادرس، بلکه وظیفه او نیز تلقی می‌شود. لازم به ذکر است که مابین اقناع دادرس و علم وی باید قایل به تفکیک شد، منظور از اقناع دادرس، قناعت وجدانی حاصل از دلیل تقدیمی است. در واقع آنچه موضوع حکم خواهد بود، مبنای ایجاد قناعت وجدانی دادرس است، در حالی که علم دادرس خود دلیل حکم خواهد بود. در حقوق اسلام، از نظر مشهور فقها، دادرس حق ارزیابی دلایل را ندارد و دلایل به نحو تعبد بر دادرس تحمیل خواهد شد، هر چند بعضی از فقها، معتقدند که دادرس حق سنجش دلایل را دارد.

واژگان کلیدی: ارزیابی، دعوا، قناعت وجدان، اختیار، علم دادرس، دلیل و ادله



مقدمه

در نظام های حقوقی، ملاک تشخیص اختیار دادرس در ارزیابی دلیل، تبعیت از نظام از یکی از دو مکتب، نظام دلایل قانونی یا معنوی است. در بعضی از نظام ها مانند انگلستان قاعده کلی در امر اثبات، آزادی دادرس در ارزیابی کل دلایل است. در این نظام اصطلاح «بار اثبات دعوا» در متون حقوقی و تصمیمات قضایی برای توصیف تکلیف مدعی برای متقاعد کردن دادرس یا هیأت منصفه برای اثبات موضوعات ادعایی به کار می رود. محاکم اغلب اظهار می دارند که در دعاوی مدنی، طرفی که بار اثبات را بر عهده دارد، باید وجود موضوعات متنازع فیه را با اتکاء بر «غلبه احتمالات»^۱ ثابت کند و منظور از غلبه احتمال، تعداد بیشتر شاهد یا میزان دلیل ارایه شده نیست، بلکه آن دلیلی که ارزش و قدرت متقاعد کننده بیشتر از دلایل طرف مقابل داشته باشد به عنوان دلیل برتر تلقی می شود.^۲ بدیهی است منظور از «غلبه احتمال» اثبات موضوع بطور قطع و یقین نیست، به طوری که احتمال خلاف آن داده نشود، چراکه این امر غیر معقول و ناعادلانه است. در این نظام در دعاوی، بسته به موضوع درجات لزوم اقناع تفاوت خواهد داشت و ممکن است از نظر دعاوی، بسته به موضوع درجات اقناع تفاوت خواهد داشت و ممکن است از نظر دادگاه وظیفه اقناع سنگین تر باشد. البته باز خواهان وظیفه کمتری نسبت به وظیفه دولت در تعقیب کیفری دارد، چراکه خواهان نهایتاً موضوعات متنازع فیه را با «احتمال قوی»^۳ باید ثابت کند در حالی که در دعاوی کیفری دولت باید موضوعات را «بدون شک معقول»^۴ ثابت کند و در هر حال در کلیه دعاوی، صرف اطمینان کفایت دارد و لزومی به یقین نیست. در این کشور ارزش دلیل، درجه اثباتی است که دادگاه به آن میدهد.^۵ در اکثر کشور های اروپایی مانند فرانسه و به تبع آن در نظام حقوقی ایران، دلایل به دو دسته

5- Preponderance of probability.

6- Ibid; P. 995.

5- Probably high.

6- Beyond reasonable doubt.

7- Andrew Choo; Evidence-text and materials, New York, Longman, I th d, 1998, pp4, 61-72.



اقتناعی و تعبدی تقسیم میشود. در دلایل تعبدی به لحاظ تحمیلی بودن توسط مقنن، دادرس حق ارزیابی ندارد ولی در دلایل اقتناعی یا اخلاقی دادرس از توان ارزیابی برخوردار است.

بخش اول: نقش دادرس در سنجش دلایل تعبدی

دلیل تعبدی یا قانونی، به دلیلی اطلاق می‌شوند که قطع نظر از اثر اقتناع کننده آن به دلیل اعتبار مقنن، بر دادرس تحمیل می‌شود.^۱ از دلایل مدنی در حقوق ایران اقرار سند امارات قانونی و سوگند در شمار دلایل مزبور قرار دارند که به بررسی آنها در این مبحث مبادرت می‌شود.

بند اول: بررسی الزام آور بودن اقرار بر دادرس و تقابل آن با علم وی

بر اساس ماده ۱۲۷۵ ق.م، اقرار موجب الزام مقرر به اقرار خواهد بود و دادگاه در صورت احراز وقوع اقرار وظیفه عمل به اقرار را دارد. حال این پرسش قابل طرح است که این اقرار بر چه مبنایی بر دادرس الزام آور بوده و در صورت علم دادرس به کذب اقرار، چه وظیفه ای بر دادرس مترتب است؟

بند دوم: بررسی الزام آور بودن اقرار بر دادرس و مبنای آن

بر خلاف امر کیفری که اقرار، علی‌الاصول جنبه طریقی برای احراز واقع داشته و دادرس در صورت منطبق بودن اقرار با اوضاع و اموال مسلم قضیه، از آن تبعیت خواهد نمود،^۲ در امر مدنی اقرار مدعی علیه موجب الزام دادرس به مفاد اقرار خواهد بود و دادرس در این صورت حق ارزیابی اقرار را ندارد. بدیهی است احراز شرایط وقوع اقرار و تفسیر اقرار و قابلیت انطباق آن با موضوع دعوا به عهده دادرس می‌باشد^۳ ولی این مطلب به معنای خق ارزیابی دادرس نخواهد بود. بنابراین، اینکه بعضی از حقوقدانان،^۴ در مورد اقرار خارج از دادگاه و اقرار مرکب

^۱ - کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۱۱، ص ۲۶.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ج ۱، ش ۱۵۹، ص ۲۶۲.

^۳ - گلدوزیان، ایرج، ادله اثبات و دعوا، ص ۵۶.

^۴ - عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، ش ۴۹۹، ص ۳۰۳.



و موصوف؛ قابل به صلاحیت ارزیابی دادرس می باشند، ناظر به نفس اقرار نبوده، بلکه این صلاحیت در خصوص احراز شرایط قانونی اقرار و قابلیت انطباق آن با موضوع دعواست. چنانچه بعضی از فقها نیز برای دادرس حق احراز شرایط فقهی اقرار و توقف تا احراز آن شرایط را قابل شده اند.^۱ با این وجود در صورت وقوع اقرار و احراز شرایط قانونی، دادرس مکلف به ترتیب اثر دادن به اقرار خواهد بود؛ خواه دادرس از آن اقرار قناعت وجدانی حاصل نماید یا نه و در این مورد حقوقدانان تردید ندارند.^۲

بخش دوم: مبنای حقوقی الزام دادرس به اقرار مدنی

مبنای قانونی الزام آور بودن اقرار بر دادرس مدنی حکم ماده ۲۰۲ ق.آ.د.ع.ا.م می باشد. بر اساس این حکم، در صورت اقرار، دادرس مدنی حق رسیدگی به دلایل دیگر را ندارد ولی در خصوص مبنای حقوقی الزام آور بودن اقرار بر دادرس اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف ناظر به تعیین مبنای حقوقی الزام آور بودن اقرار بر مقرر است، در این خصوص حقوقدانان مبنای مختلفی را از جمله، حکم عقل،^۳ سقوط دعوا،^۴ معاف شدن مدعی از اثبات،^۵ نظریه الزام آور بودن ذاتی اقرار بر خلاف بینة^۶ و ... بیان نموده اند.^۷ با توجه به نظریات مختلف می توان گفت، حجیت و اعتبار اقرار به لحاظ کاشفیت آن از واقع است^۸ ولی کاشفیت آن بر اساس اماره بودن اقرار نیست،^۹ بلکه کاشفیت آن از واقع مبتنی بر اماره قانونی میباشد و بر این اساس است که خلاف اقرار را می توان با سایر دلایل اثبات کرد و ادعای فاسد بودن آن از طرف مقرر پذیرفته

^۱ - شیخ طوسی، النهایه، ص ۳۴۰.

^۲ - متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، ش ۴۷۶، ص ۳۹۳.

^۳ - تارا، جواد، فلسفه حقوق و احکام، ج ۲، ص ۶۰.

^۴ - سرخسی، شمس الدین، مبسوط، ج ۱۷، ص ۱۸۵.

^۵ - سنهوری، عبدالرزاق احمد، الوسیط، ج ۲، ش ۵۸، ص ۹۲.

^۶ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، ج ۱، ص ۵۴۱.

^۷ - کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۱۵۳ به بعد، ص ۲۵۲ به بعد.

^۸ - امامی، سید حسن، منبع پیشین، ص ۳۵.

^۹ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، منبع پیشین، ص ۶۰۷.



می شود. به عبارت دیگر افراد حاوی این اماره قانونی نیز هستند که مفاد آن مطابق با واقع است.^۱

بند اول: علم دادرس به کذب اقرار

معلوم است که اقرار همیشه مطابق با واقع نخواهد بود^۲ و اعتبار آن به لحاظ کاشفیت از حقیقت است. به همین جهت فقهای اسلام در صورتی که حس، عقل یا شرع، به طور قطع بر کذب اقرار دلالت کند، اقرار را باطل و بی اعتبار دانسته اند و این امر ممکن است به جهت علم دادرس باشد.^۳ قانون مدنی نیز در ماده ۱۲۷۶ ق.م مقرر می دارد: «اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود، آن اقرار اثری نخواهد داشت». با توجه به این موارد، این مطلب قابل بحث است که در وضعیت فعلی ایران، ملاک ثبات کذب اقرار توسط دادرس چه بوده و اساساً کذب بودن اقرار قابل پذیرش است یا نه؟

بند دوم: مبنای حقوقی اثبات کذب اقرار

گذشته از حکم ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی حقوقدانان چندین جهت را برای قابل اثبات بودن کذب اقرار عنوان نموده اند. عده ای از ایشان به تعریف حقوقی اقرار تکیه دارند و با توجه به اینکه از مقوله اخبار بوده و نه انشاء، طبیعی می دانند که بتوان مفاد آن را تکذیب نمود و مراتب را اثبات نمود.^۴ جمع دیگر امکان اثبات کذب اقرار را به جهت اماره بودن آن و عدم موضوعیت اقرار تلقی نموده اند^۵ و از نظر تحلیلی می توان گفت حجیت امارات شرعیه مانند بینه و اقرار دایر مدار وثوق و حصول ظن و موادی امارات است ولو ظن نوعی که در حقوق آن را با نام علم عادی شناختیم و حجیت علم عادی منوط است به عدم حصول علم دیگر به

^۱ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ج ۱، ش ۸، ص ۲۳ و ش ۱۲۸، ص ۲۱۷.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، نظریه عمومی تعهدات، ص ۵۶۴.

^۳ - محقق داماد، سید مصطفی منبع پیشین، ص ۱۶۲.

^۴ - عظیمی، محمد، ادله اثبات دعوی، ص ۱۳۲.

^۵ - حائری شایبغ، سید علی، شرح قانون مدنی، ج ۲، ص ۱۱۵۰.



خلاف آن، پس وقتی علم به خلاف حاصل شود مشکل می‌توان به این علم عادی عمل نمود^۱ و می‌دانیم که اقرار صرفاً مثبت حق است و اقرار مدعی علیه در صورتی موثر و منشأ اثر است که مدعی اقرار آن را وسیله اثبات دعوا قرار دهد نه واسطه در ثبوت حق. زیرا اقرار از ادله مثبتة حق بوده و سبب حصول علم عادی به حق است نه آنکه مانند سایر اسباب تملک، منشاء حدوث حق مولد آن باشد.^۲ حال اگر با کذب بودن اقرار عمل به آن واجب باشد، لازم خواهد آمد، اقرار را از اسباب تملک بدانیم که بلاشبهه این امر باطل است.

بند سوم: تمییز کذب اقرار از موارد مشابه

یکی از اساتید معتقدند که ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی، معطوف به ماده ۱۲۷۷ همان قانون می‌باشد. ایشان معتقد است، نمی‌توان گفت، اقرار نافذ با واقع منطبق نیست. بنابراین از نظر ایشان ماده ۱۲۷۶ مبین صرف اثبات بطلان و فساد اقرار است و دعوی خلاف اقرار قابل پذیرش نیست.^۳ این اعتقاد با سیاق مواد مزبور سازگار نیست. چرا که اگر ماده ۱۲۷۶ عطف به ماده ۱۲۷۷ باشد. در این صورت لازم خواهد بود قانونگذار در دو ماه یک حکم را بیان نماید که برخلاف روش قانون نویسی خواهد بود در ثانی مصادیق ماده ۱۲۷۷ به طور کلی از موارد بطلان و فساد اقرار نبوده است. بلکه در یکی از مصادیق یعنی اقرار با ادعای عذر موجه، با وجود اینکه اقرار حایز تمام شرایط است، به لحاظ عدم انطباق با واقع، چنین اقراری بلا اثر شناخته شده است، بدیهی است در این مورد نمی‌توان گفت که قصد اخبار وجود نداشته است. علاوه بر این در قانون مدنی مواردی وجود دارد که اقرار با توجه به علم دادرس به خلاف واقع بودن معتبر محسوب نگردیده است.^۴ صرف نظر از ایرادات فوق تفسیر مزبور بر خلاف ظاهر ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی است؛ زیرا مفهوم کذب از نظر حقوقی مترادف با بطلان و

۱- عبده بروجردی، محمد، کلیات حقوق اسلامی، ش ۳۶، ص ۱۰.

۲- منبع پیشین، ش ۶۱۲، ص ۱۷۰.

۳- کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۱۶۱، ص ۲۶۵.

۴- ماده ۱۲۶۹ قانون مدنی.



فساد نخواهد بود.^۱ ممکن است چنین به نظر رسید که رسیدگی دادگاه به کذب بودن اقرار، مخالف با حکم عدم قبول انکار مقرر در ماده ۱۲۷۷ ق.م.می باشد. درحالی که این امر درست نخواهد بود؛ زیرا رجوع از اقرار یا انکار پس از آن به این معناست که اقرار با واقع دارد و خلاف ظاهر است ولی این مطلب به این معنا نیست که خلاف ظاهر است با اقامه دلیل غیر قابل اثبات باشد.^۲ همین مطلب در ادامه تعارض ماده ۱۲۷۶ ق.م.با ماده ۲۰۲ ق.آ.د.ح.ا.م نیز صادق است؛ زیرا طبق ماده اخیر در صورت اقرار، مطالبه دلیل دیگر ضروری نیست و این مطلب در صورتی است که مطابق قواعد حقوقی، اقرار قابل ترتیب اثر دادن باشد، در حالی که به موجب ماده ۱۲۷۶ ق.م. در صورت اثبات کذب اقرار نزد حاکم، اقرار فاقد اثر است.^۳

بند چهارم: اماره قضایی و دلیل اثبات کذب اقرار

چنین تلقی شده است که اثبات فساد اقرار با استناد به اماره قانونی ممکن نیست، زیرا در مقام تعارض اقرار با اماره، اماره تاب مقاومت نخواهد داشت.^۴ این دلیل در اماره قضایی نیز صادق است؛ زیرا دلالت اماره قضایی بر واقع ضعیف تر از اقرار است و بر همین اساس عده ای از حقوقدانان علم دادرس را در کذب اقرار قابل پذیرش نمی دانند.^۵ به نظر می رسد اثبات کذب بودن اقرار یا فساد آن با هر دلیلی ممکن است؛ زیرا مدعی کذب بودن اقرار در صدد اثبات خلاف اماره قانونی مطابق با واقع بودن اقرار است و لذا آنچه دلایل اثباتی کذب اقرار با آن در تعارض خواهد بود، نفس اقرار نبوده بلکه این دلایل با اماره قانونی مزبور در تعارض هستند. بنابراین اماره قضایی نیز جهت اثبات کذب اقرار کفایت دارد. به عنوان مثال دادرس علی‌رغم اقرار خواننده به تخریب دیوار در معاینه محل، دیوار را سالم می بیند، در این صورت اماره قضایی مثبت خلاف اماره قانونی مطابق بودن اقرار با واقع است. مثال‌های که در این خصوص

^۱ - عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، ش ۵۱۰، ص ۳۱۰.

^۲ - محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه ۳، بخش قضایی، ص ۱۵۹.

^۳ - مهاجری، علی، منبع پیشین، ج ۲، ص ۹۰.

^۴ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ش ۱۶۰، ۲۶۴.

^۵ - عظیمی، محمد، منبع پیشین، ص ۱۱۹.



توسط اساتید بیان گردیده همگی مثبت امکان استناد به علم دادرس در قالب اماره قضایی می باشند.^۱ بدیهی است، صرف علم دادرس به کذب بودن اقرار کفایت نخواهد نمود، بلکه این علم باید از طریق متعارف حاصل شده و مستندات آن باید به طور روشن قابل بازرسی و نظارت باشد. و الا دادگاه نمی تواند از اقرار صریح خوانده بدون ذکر دلیل بطلان و کذب آن صرف نظر نماید.^۲

بخش چهارم: بررسی الزام آور بودن سند بر دادرس و تقابل آن با علم وی

سند از نظر حقوقی از حیث نوع و اعتبار اعلام های مندرج در آن به اقسام مختلف قابل تقسیم است. در این بخش، بحث از سند در معنای خاص آن، با فرض اصالت آن و اعلام هایی است که در واقع قسمت خاص سند را تشکیل می دهد.

بند اول: بررسی الزام آور بودن سند بر دادرس

فقه های اسلامی، به ویژه قدما قایل به عدم حجیت سند و کتابت بودند، مگر اینکه بر دادرس از محتویات آن علم حاصل شود که در این صورت دادرس بر مبنای علم و اطمینان شخصی خود رأی صادر می نماید.^۳ در مقابل این نظر اکثر فقهای عامه با توجه به استحسان اسناد را ملاک عمل می دانند.^۴ از نظر حقوق موضوعه اسناد مفید علم عادی نوعی بوده و دادرس از توان ارزیابی برخوردار نخواهد بود. بنابراین دادرس حتی اگر به قناعت وجدانی نرسد، اسناد بر وی تحمیل خواهد شد. صرف نظر از این مبنای حقوقی ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م دادگاه را مکلف می دانست در صورت احراز صدور سند به آن ترتیب اثر دهد، مگر اینکه طبق قوانین، آن سند غیر قابل ترتیب اثر بوده و در این صورت نیز دلیل آن باید ذکر می شد. هر چند این ماده در قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی جانشین ندارد و لکن این امر به

^۱ - امامی، حسن، منبع پیشین، ص ۳۶.

^۲ - حکم شماره ۲۲۷۶ مورخ ۱۳۱۶/۱۰/۱۹ شعبه دیوان عالی کشور.

^۳ - قمی، جامع الشتات، ج ۲، صص ۶۷۲ و ۶۷۳.

^۴ - محقق داماد، سید مصطفی، پیشین، ص ۸۲.



منزله اختیار دادگاه در ارزیابی سند نخواهد بود؛ زیرا اولاً در این خصوص وریه قضایی مستقر بر لزوم ترتیب اثر دادن به سند، بدون حق ارزیابی وجود دارد.^۱ ثانیاً با فرض نسخ ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م، مبنای حقوقی آن یعنی افاده علم نوعی از سند باقی بوده و با وجود این علم نوعی دادگاه حق ارزیابی ندارد. ثالثاً، روح قانون مدنی بر الزام آور بودن سند بر دادرس دلالت می‌نماید. رابعاً با فرض اصلت سند به عنوان دلیل تلقی گردیده و با عنایت به اینکه در قانون مدنی حق ارزیابی آن به دادرس داده نشده، تعبداً بر دادرس الزام آور خواهد بود. خامساً طبق مواد ۷۰ و ۷۳ قانون ثبت اسناد و املاک مندرجات سند رسمی بر قضات، لازم‌الرعايه بوده است و مبنای آن در اسناد عادی نیز وجود دارد. علت این امر این است که اعتماد مردم نسبت به اسناد رسمی جلب شود و نظم و آسایش جامعه تأمین شود. برخی از نویسندگان معتقدند با توجه به اصلاح ماده ۱۳۳۵ ق.م، اسناد در صورتی معتبر و مثبت ادعا هستند که موجب علم و اطمینان قاضی شوند و در وی قناعت وجدان ایجاد نماید. این مطلب در صورتی صادق است که هدف مقنن از اصلاح ماده مزبور تغییر نظام ادله مختلط در حقوق ایران، به سیستم نظام اخلاقی باشد در حالی که مبرهن است چنین هدفی را قانون‌گذار تعقیب ننموده بلکه هدف، صرفاً دادن رنگ مذهبی به اسناد است و از نظر حقوقی نمی‌توان از ماده مزبور، مفهوم مخالف اخذ نمود که در صورت علم آور نبودن، سند دلیل محسوب نخواهد شد؛ زیرا در این ماده مقنن در صدد بیان موقع رجوع به سوگند بوده و در خصوص ارزش سایر دلایل حکمی وضع ننموده تا امکان اخذ مخالف وجود داشته باشد.

بند دوم: تقابل علم دادرس با سند

در این بند منظور، تقابل علم دادرس (اماره قضایی) با سند در معنای خاص با فرض اصلت سند و قابلیت استناد به آن از حیث مندرجات می‌باشد. در نظام حقوقی ایران، در تعارض چنین علمی با اسناد باید قایل به تفکیک شد؛ زیرا بر اساس ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی، علم قاضی ناشی

^۱ - رأی شماره ۱۱۵۳/۳۰۰۰ مورخ ۱۳۰۸/۸/۳۰.

^۲ - فخرناب، حسین، «اعتبار علم قاضی در نظام حقوقی ایران»، نقش و جایگاه قوانین دادرسی ...، صص ۴۵ و ۴۶.



از اماره قضایی، در صورتی قابل استناد است که دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد و با فرض بقای ماده ۱۳۰۹ همان قانون،^۱ در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده دعوی مخالف با مفاد و مندرجات آن به شهادت اثبات نمی گردد، بنابراین اماره قضایی در مقابل مندرجات چنین اسنادی قابلیت استناد ندارد و در واقع قانون علم نوعی را مقدم بر علم شخصی قرار داده است^۲ ولی در سایر اسناد عادی، چون این اسناد مفید علم نوعی بوده و در فرض خلاف بودن اماره قضایی با مندرجات آن اسناد، معلوم می شود که در آن مورد خاص، علم نوعی مطابق با واقع نبوده است؛ بنابراین اماره قضایی بر آن مقدم خواهد بود و منعی از طرف قانون بر این مورد وارد نشده است.

بند سوم: بررسی الزام آور بودن اماره قانونی بر دادرسی و تقابل آن با علم وی

اکثر حقوقدانان ایرانی، امارات قانونی را مطلق و نسبی تقسیم نموده اند، چنانچه بعضی از اساتید عنوان نموده اند، در نظام حقوقی ایران، امارات قانونی کلاً قابل اثبات خلاف بوده و آنچه مطلق باشد، داخل در عناوین دیگر مانند قاعده ماهوی یا فرض قانونی خواهد بود.^۳ با این پیش فرض وارد بحث اصلی می شویم.

بند چهارم: بررسی الزام آور بودن اماره قانونی بر دادرسی

در صورت وجود اماره قانونی بر اثبات ادعا، دادرسی موظف است که آن را معتبر و کاشف از وجود امر مجهول بداند و در این صورت صدور حکم طبق آن برای دادرسی غیر قابل اجتناب است. زیرا اماره قانونی از نظر قانونگذار دلیل بر اثبات ادعا بوده و مفید علم نوعی می باشد و دادرسی حق ارزیابی اماره قانونی را ندارد.^۴

^۱ - رک به ش ۴۲۵.

^۲ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۴، ص ۲۶۳۱.

^۳ - کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، ش ۳۵۵، ص ۱۶۳.

^۴ - منبع پیشین، ش ۳۴۵، ص ۱۶۲.



بند پنجم: تقابل اماره قانونی با علم دادرس

اماره قانونی مفید علم عادی است. این علم نوعی بوده، که از اوضاع و احوال حاصل گردیده و توسط قانونگذار به عنوان دلیل شناخته شده است. درحالی که اعتبار اماره قضایی مفید علم دادرس از نظر کاشفیت از حق واقع در مورد خاص می باشد. با توجه به اینکه در حصول اماره قضایی دادرس مجال هر گونه تحقیق و تفکر را دارد، ناگزیر نتیجه این تحقیق به مراتب ارزنده تر از اماره قانونی است. بنابراین علم دادرس که ناظر به خصوص پرونده بوده بر اماره قانونی رجحان دارد.^۱ هر چند بنا بر اعتقاد بعضی از اساتید خلاف بعضی از امارات قانونی مانند اماره فراش قابل اثبات با اماره قضایی نیست^۲ ولی با فرض پذیرش این قاعده، همان مطلب معروض است.

بخش پنجم: بررسی الزام آور بودن سوگند بر دادرس

سوگند یاد نمودن جهت آسوده نمدن وجدان جامعه در جستجوی کشف واقع است و بر اساس ماده ۱۳۳۱ ق.م سوگند قاطع دعوا بوده و با اجرای مراسم اتیان سوگند و تنظیم صورتمجلس آن، دادگاه مکلف است، وفق سوگند، صدور حکم نماید، خواه از آن قناعت وجدانی بر دادرس حاصل شود یا نه^۳ و این حکم در خصوص تمام انواع قسم صادق است.^۴ در واقع پس از این مراسم، اختیار تصمیم از دادگاه سلب خواهد شد.

بند اول: تقابل علم دادرس با سوگند

با توجه به ماده ۱۳۳۵ ق.م اگر قبل از اتیان سوگند، بر دادرس علم بر صحت ادعای یکی از طرفین حاصل شده باشد، اساساً امکان اجرای مراسم اتیان سوگند نخواهد بود. بنابراین امکان ندارد همان دادرسی که مراسم اتیان سوگند را برگزار نموده بعد از آن، ادعای علم از

^۱ - امامی، سید حسن، منبع پیشین، ص ۲۲۳.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، ش ۳۵۵، ص ۱۶۳.

^۳ - متین دفتری، احمد، منبع پیشین، ج ۲، ش ۴۸۴، ص ۴۰۵ و ش ۴۸۲، ص ۴۰۲.

^۴ - شیخ نیا، امیر حسین، منبع پیشین، ص ۱۵۸.



محتویات پرونده را نموده و به سوگند ترتیب اثر ندهد. حال پرسش این است که اگر به علی دادگاه پس از اجرای مراسم اتیان سوگند امکان صدور حکم نداشته و پس از آن مراسم، دادرسی دادگاه تغییر نمود یا اماره قاضی پس از مراسم کشف شود؛ آیا دادگاه می‌تواند به علم خود حاصل از اماره قضایی ترتیب اثر دهد؟ حقوقدانان با توجه به اطلاق ماده ۱۳۳۱ ق.م.ا معتمدند، دادرسی حق عمل به علم خود را ندارد^۱ و مشهور فقهای امامیه بر این نظرند که قسم جنبه کاشفیت ندارد و وسیله حل مجهول قضایی نبوده و عملاً بحث اختیار و توانایی در اقامه دلیل بر خلاف آن موضوعاً منتفی است.^۲ لکن وجود ظرافتی در این ماده قابل امعان نظر است؛ چراکه مطابق این ماده اظهار منافی با قسم از طرف مقابل قرار نمی‌گیرد، بلکه کسی که به آن توسل می‌جوید، قاضی خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت، توسل به قسم در زمان صدور حکم بوده و نه در زمان دادرسی. بعلاوه به موجب قانون مدنی، قسم از جمله دلایل به حساب آمده است و یکی از خصوصیات دلیل علم آور بودن ولو نوعی می‌باشد. بنابراین در تقابل بین قسم و اماره قضایی، آن اماره بر قسم برتر خواهد بود؛ زیرا سوگند ذاتاً ضعیف‌ترین دلیل مدنی است و با وجود دلیل قویتر، محکوم خواهد بود. اگر چنین تلقی صحیح نباشد، در این صورت، تجدید نظر خواهی از حکمی که مستند آن قسم بوده عبث خواهد بود، چرا که این قاطعیت قسم، برای دادرسان دادگاه تجدید نظر نیز مفروض خواهد بود.

بند دوم: نقش دادرسی در سنجش دلایل اقماعی

دلایل اقماعی به دلایلی اطلاق می‌گردد که هدف آن قناعت وجدان دادرسی بوده و وجدان قاضی در آن داور نهایی است و ارزش دلیل همان است که دادرسی تشخیص می‌دهد. دادرسی از این دلایل در صورتی استفاده خواهد نمود که به آن قناعت وجدانی حاصل نماید. بنابراین عنصر اساسی این دلایل، عدم تحمیل آن بر دادرسی است، در حقوق اصل بر این است

^۱ - در قانون مدنی فرانسه ماده ۱۳۶۳ مشابه این حکم را مقرر نموده است: «سوگندی که پیشنهاد یا رد شده، اتیان شود، طرف مقابل اجازه ندارد کذب بودن آن را اثبات کند».

^۲ - متین دفتری، احمد، منبع پیشین، ش ۴۸۲، ص ۴۰۲.

^۳ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دائرة المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۱۰۶.



که دلایل اقماعی هستند.^۱ لازم به ذکر است که بعضی از نظام‌ها، در دلایل اقماعی از یک شیوه دیگر استفاده می‌کنند، به این صورت که دادرس به دلیل قانونی ترتیب اثر خواهد داد ولی می‌تواند در صورت عدم مطابقت دلیل با اوضاع و احوال، آن را رد نماید. چنانچه در امر کیفری، اقرار از همین جنبه برخوردار است.

بند سوم: بررسی اقماعی بودن گواهی و تقابل آن با علم دادرس

در غالب نظام‌های حقوقی، گواهی جز دلایل اقماعی محسوب گردیده است؛ زیرا در زمان حاضر اعتماد بر نقل یک یا چند نفر برای محکوم کردن شخصی دور از مقتضیات روانشناختی و واقع امور است. به این جهت می‌گویند؛ «شهادت وزنی است نه عددی».^۲ این امر در حقوق ایران نیز صادق بود لکن در تحولات اخیر قوانین دادرسی در این خصوص، ضعف قانون نویسی موجب حدوث تردیدهای مهم گردیده است. با توجه به این ثابته به بررسی اقماعی بودن گواهی و تعارض آن با علم دادرس که مستنبط از امارات قضایی یا معاینه محل می‌باشد، پرداخته می‌شود.

بند چهارم: بررسی اقماعی بودن گواهی

با تصویب آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و مطرح شدن موازین فقهی بینه در این قانون، در اقماعی بودن گواهی تردید حاصل شد. جهت بررسی و درک مقررات قانون مزبور، لزوم بررسی فقهی این امر ضروری خواهد بود. لذا در این بند ابتدا موضوع از نظر فقهی و سپس از نظر حقوقی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بدیهی است، منظور از بررسی اقماع دادرس از گواهی، جهت روشن نمودن پاسخ به این پرسش است که دادرس پس از ادای گواهی، اختیار ارزیابی آن را داد یا مکلف به تبعیت از مفاد گواهی است؟ در این مورد بحث تقابل علم دادرس با مفاد گواهی مطرح نمی‌باشد، بلکه

^۱ - کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۲۹، ص ۵۴.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ج ۲، ش ۲۹۴، ص ۷۶.



هدف میزان قدرت دادرس در عمل نمودن به مفاد گواهی به جهت عدم اقناع وجدانی از مفاد گواهی خواهد بود. اکثریت قریب به اتفاق فقهای امامیه برای بینه، موضوعیت قایل هستند؛ زیرا شارع مؤدای بینه را به منزله واقع قرار داده و مؤده ای بینه مفید علم یا ظن نوعی بوده^۱ و با جمع بودن شرایط فقهی بینه، دادرس نمی تواند به عذر عدم قناعت وجدانی از ترتیب اثر به آن خودداری نماید.^۲ شاید مبنای این نظر عدم ذهاب حق افراد^۳ و قابلیت جایگزینی شهادت به جای علم^۴ باشد. در مقابل این نظر، برخی از فقهای عامه معتقدند، برای نخستین حق و حقیقت دادرس باید با وجدان خویش، گواهی گواهان را بسنجد و ارزیابی کند و بعد آنچه از مقتضای آن استنباط نمود را مورد عمل قرار دهد و مبنای این نظر این است که اگر دادرس پس از استمناع شهادت شهود، ملزوم به صدور رأی باشد، خلاف قیاس خواهد بود؛ زیرا شهادت از مقوله اخبار بوده و ممکن است صادق یا کاذب باشد. ابن قیم حنبلی از جمله پیروان این دسته، معتقد است که قاضی موظف است از هر وسیله ای جهت کشف حقیقت استفاده نماید، تعداد شهود در این امر ملاک نبوده و چنانچه از شهادت دو نفر حقیقت امر برای او کشف نگردد، نباید رأی دهد.^۵ ابن نجیم نیز بر همین مبنا معتقد است که دادرس در صورت تردید در صحت شهادت شهود می تواند شهادت ایشان را رد نماید و استناد ایشان به آیه ۵۸ سوره مبارکه نساء می باشد.^۶ البته در فقه امامیه طرق مختلف مانند تفرقه بین شهود و پرسش از ایشان در خصوص جزئیات امر جهت ارزیابی وجود دارد و اگر این اقدامات تحقیقی، اختلاف شهادت شهود ثابت شود، در این صورت دادرس به آن عمل نخواهد نمود،^۷ با این وجود نمیتوان پذیرفت که

۱- عبده بروجردی، محمد، کلیات حقوق اسلامی، ش ۳۶ و ۳۹، صص ۱۰ و ۱۲.

۲- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۱۵۹.

۳- قاسمی حامد، عباس، تحلیل حقوقی شهادت ...، ص ۱۰۳ به بعد.

۴- منبع پیشین، ص ۵۵ به بعد.

۵- محقق داماد، سید مصطفی، منبع پیشین، ص ۷۹.

۶- الاشباه و النظائر، ص ۸۹، به نقل از منبع پیشین.

۷- محقق داماد، سید مصطفی، منبع پیشین، ص ۸۰.



در فقه امامیه دادرس، با وجود شهادت شرعیه حق عمل به آن را نداشته باشد و توجیه برخی از اساتید از عقاید فقهای امامیه در این مقام، ضعیف بوده و بر خلاف مبنای فقهی امر است.^۱

در غالب نظام های حقوقی، دادرس حق ارزیابی شهادت شهود را دارد. از این نظر دادرس محدود در شمار گواهان نبوده و ممکن است از شهادت یک نفر قناعت وجدانی حاصل نماید یا شهادت عده بی شماری را اقناع کننده تشخیص ندهد. ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی نیز بدون تایید تعداد گواهان، تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهان را به نظر دادگاه واگذار نموده بود و رویه قضایی^۲ و دکترین حقوقی^۳ بدون هیچ گونه تردید، از این حکم حمایت می نمودند. مبنای حقوقی این امر این بود که گواهی در حقوق ایران مانند بینه در فقه امامیه، اماره قانونی محسوب نبوده بلکه در آن تعداد شهود منظور نبوده و طریقت آن جهت حصول اطمینان و کشف حقیقت امر شرط بود.^۴ با نسخ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ مفاد ماده ۴۲۴ آن در قانون در ماده ۲۴۱ ق.آ.د.ع.ا.م تکرار شد. با این وصف با تصویب مواد ۳۲۰ و ۲۳۱ منطبق با موازین فقهی، موضوعیت بینه و احصاء شمار گواهان و تعیین جنسیت آن موجب عدم سنخیت بین قواعد موضوعه و ضوابط شرعی شده؛ چرا که حسب ماده ۲۴۱، تشخیص ارزش گواهی با دادگاه است، در همان حال حسب مواد ۲۳۰ و ۲۳۱، دعوا با تعداد معین گواه، ثابت خواهد شد، حال برای دادرس از این تعداد علم حاصل شود یا نه. البته در مقام سازگاری ماده ۲۴۱ با ماده مزبور ادعا شده که امکان ندارد شاهدی که عدالت او برای دادگاه محرز شده دروغ بگوید.^۵ این مطلب با شرایط اجتماعی فعلی مناسبت ندارد؛ زیرا اولاً در مراجع قضایی، تکیه بر عدالت گواهان به عمل نمی آید چرا که این امر درونی بوده و قابل بررسی نیست و به حسن ظاهر گواه اکتفا می شود. ثانیاً، امروز اگر عدالت گواه از نظر فقهی مورد بررسی قرار

^۱ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ش ۲۹۷، ص ۸۰.

^۲ - حکم شماره ۷۶۴ مورخ ۱۳۰۹/۸/۲۴ دادگاه عالی انتظامی قضات.

^۳ - صدرزاده افشار، سید محسن، منبع پیشین، ص ۱۵۴.

^۴ - امامی، سید حسن، منبع پیشین، ص ۱۹۵.

^۵ - مهاجری، علی، منبع پیشین، ج ۲، ص ۱۷۶.



گیرد، باید گواهی را از عداد دلایل اثباتی خارج نمود، النادر کالمعدوم. از کلام برخی از نویسندگان چنین مستفاد می‌شود که ماده ۲۴۱ در بیان این مطلب بوده که چه بسا اظهارات صادقانه گواه دعوا را اثبات نکند و تشخیص اینکه این اظهارات در ارتباط با دعوا موثر است، با دادگاه است و ماده مزبور منافاتی با ارزش گواهی ندارد،^۱ در مقام تحلیل این نظر قابل قبول نیست؛ زیرا ماده ۲۴۱ از دو جزء، تشخیص ارزش و تأثیر مرکب بوده و آنچه در واقع موجب تعارض ظاهری بین ماده ۲۴۱ و مواد ۲۳۰ و ۲۳۱ بوده قسمت اول ماده می‌باشد و این نظر صرفاً ناظر به جزء دوم بوده که اساساً محل نزاع نیست.

در مقام تحلیل این مواد میتوان گفت، ارزش گواهی گواهان از دو جهت مورد توجه قرار دارد. یکی از جهت کمیت یعنی تعداد گواهان و جنسیت آنان و دیگر از جهت کیفیت یعنی آنچه را که از حقیقت دعوا می‌توان به وسیله گواهی گواه کشف نمود. از لحاظ تعداد گواهان و جنسیت آنان مواد ۲۳۰ و ۲۳۱ صراحت دارد ولی از لحاظ کیفیت نیز ساکت است. ممکن است ادعا شود، با توجه به سابقه فقهی این مواد در خصوص کیفیت نیز تعداد مقرر کفایت ندارد ولی این استظهار فقهی صحیح نخواهد بود. بلکه این استظهار با ماده ۲۴۱ قابل دفع می‌باشد. با توجه به این مراتب دادگاه در صورتی که تعداد شهود، مقرر در ماده ۲۳۰ اقلان وجدانی حاصل ننماید میتواند به شهادت ایشان ترتیب اثر ندهد.^۲ این عقیده با توجه به مواد ۲۲۵ و ۲۵۵ همان قانون تقویت می‌گردد، چرا که از نظر بعضی از فقها مبنای حجیت نظر کارشناسی بر اساس مبنای حجیت شهادت بوده و معلوم است که مطلعین محلی همان اشخاص دارای شرایط گواهی طبق ماده ۲۵۲ می‌باشند، در حالی که هر دو این موارد اطمینان دادرس شرط است.^۳ در صورتی که دادگاه به شهادت تعداد مقرر شهود ترتیب اثر ندهد، مکلف است، دلایل این امر را در رأی خود قید نماید. بدیهی است، دادگاه تجدید نظر استان نیز می

^۱ - منبع پیشین.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ج ۲، ش ۲۹۸، ص ۸۲.

^۳ - کاتوزیان، ناصر، دلیل و اثبات دلیل، ج ۲، ش ۳۶۳، ص ۱۷۶.



تواند به اعتبار دادگاه بودن و رسیدگی ماهیتی به دلالت ماده ۲۴۱ ق.آ.د.ع.ا.م در صورتی که شهادت شهود را فاقد ارزش تشخیص دهد، شهادت را از عداد دلایل خارج نماید.^۱ البته دادگاه تجدید نظر باید دلایل عدم ارزش را قید نماید.^۲ در خصوص نظارت دیوان عالی کشور بر این روند می توان گفت، هر چند نظام سابق، حسب عقیده حقوقدانان و نظر هیأت اصراری دیوان عالی کشور^۳ به لحاظ ماهوی بودن تشخیص دادگاه، دیوان حق نظارت بر آن را نداشت. صرف نظر از اینکه در آن موقع نیز دیوان غالباً در صورت عدم قناعت از شهادت شهود، با استدلالاتی مانند اظهارات متناقض شهود، عدم تنجیز و قاطع بودن شهادت^۴ و بعضاً با اظهار نظر ماهوی بر این امر نظارت می نمود؛ به نظر می رسد در وضعیت فعلی، با توجه به اینکه طبق مواد ۲۳۰ شهادت اشخاص ظهور در کفایت آن دارد، لذا در صورت عدم توجه دادگاه و رد آن با دلایل قانع کننده، دیوان با استعانت از بند ۵ ماده ۳۷۰ ق.آ.ع.ا.م بر عملکرد دادگاه حق نظارت داشته باشد.^۵

بخش ششم: بررسی تقابل گواهی با علم دادرس

هر چند در امکان ارزیابی شهادت شهود، نزد فقهای امامیه، قول موضوعیت حاکم بوده و دادرس با وجود شهادت به جهت عدم اقناع حق ترتیب اثر ندادن به مؤدای شهادت را ندارد ولی با توجه به اینکه حجیت امارات شرعی مانند بینه دایر مدار و ثوق و حصول ظن به مؤدای امارات است ولو ظن نوعی و لااقل منوط است به عدم حصول ظن به خلاف آن، پس وقتی ظن به خلاف بینه حاصل شود، اعتماد به امارات شرعیه مشکل خواهد بود؛ زیرا ادله حجیت امارات نسبت به شمول این قبیل از مواد قاصر است^۶ و با فرض وجود علم حاجتی به بینه

^۱ - دادنامه شماره ۶۸۴ مورخ ۱۳۷۴/۱۰/۲ شعبه ۲ دادگاه تجدید نظر استان سمنان.

^۲ - دادنامه شماره ۸۰۸ سال ۷۲ شعبه ۳ دیوان عالی کشور.

^۳ - رأی اصراری شماره ۱۵، مورخ ۱۳۷۰/۸/۱ هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور.

^۴ - دادنامه شماره ۲۹۴ سال ۱۳۷۲ شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور.

^۵ - کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ش ۲۹۸، ص ۸۲.

^۶ - عبده بروجردی، محمد، کلیات حقوق اسلامی، ش ۳۶، ص ۱۰ و ش ۶۳۱، ص ۱۷۴.



نخواهد بود، خواه آن بینه با علم مطابق باشد یا مخالف آن، به این جهت فقهای امامیه، حتی آنان که به حجیت علم قاضی اعتقاد ندارند، علم قاضی را در صورت کذب بودن شهادت شهود مناط اعتبار می دانند. همین نظر در بین فقهای سایر مذاهب نیز مورد عمل است.^۱ در حقوق موضوعه نیز خواه معتقد به تبعدی بودن شهادت باشیم و خواه بنابر اقماعی بودن آن باشد، در هر حال علم معتبر دادرس بر شهادت در صورت خلاف بودن مرجع است؛ زیرا بنابر تبعدی بودن آن، چون از مؤدای شهادت شهود علم نوعی حاصل می آید و با وجود علم شخصی در آن موضوع، علم نوعی از قابلیت دلالت خارج خواهد شد و بنابر اقماعی بودن گواهی، اساساً تعارض منتفی خواهد بود؛ زیرا با وجود علم دادرس به کذب شهادت شهود از آن شهود بر دادرس اقماع حاصل نمی شود و اساس تنافی مدلول دو دلیل، منتفی خواهد بود.^۲

علاوه بر این حسب ماده ۱۳۱۹ ق.م شهادت شهود در صورت اثبات خلاف واقع بودن، غیر قابل ترتیب اثر است و یکی از طرق اثبات خلاف واقع بودن آن، علم معتبر دادرس خواهد بود.

بند اول: بررسی اقماعی بودن نظر کارشناس و تقابل آن با علم دادرس

بررسی فقهی: در خصوص مبنای اعتبار نظر کارشناس بین فقها و اختلاف نظر وجود دارد. بدیهی است تشخیص اینکه نظر کارشناس تبعدی است یا به اقماع دادرس وابسته است، منوط به تشخیص مبنای فقهی آن خواهد بود؛ در خصوص مبنای فقهی حجیت نظر کارشناس بین فقها، اختلاف نظر وجود دارد، از جمله رجوع به اهل ذکر(عالم)،^۳ خبر واحد،^۴ گواهی^۵ و اماره بودن آن^۶ و علم آور بودن^۷ نظریه کارشناس، به عنوان مبنای حجیت در عقاید فقهی قابل

^۱ - رک به ش ۳۲۷.

^۲ - محقق داماد، سید مصطفی، «جزوه درسی تعارض ادله» ص ۳.

^۳ - بروجردی عبده، محمد، کلیات حقوق اسلامی، ش ۲۸۵، ص ۸۵.

^۴ - حسینی، سید یوسف، «حجیت نظر کارشناس»، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، ش ۳۵، تابستان، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹.

^۵ - نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲ و ج ۴۳، ص ۲۲.

^۶ - فتوای مورخ ۱۳۷۵/۶/۱۷ آیت الله مکارم شیرازی، به نقل از مجله حقوقی دادگستری، ش ۲۴، پاییز ۱۳۷۷، ص ۸۹.

^۷ - موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضا، قم، مکتبه المیر المؤمنین، ج ۱، ۱۴۰۸ هـ ق، ص ۴۲۵.



ملاحظه است. از بین نظریات علم آور بودن نظر کارشناس مناسب با مبنای فقهی دارد.^۱ بر این مبنا، مناط اعتبار فقهی نظر کارشناس، علم آور بودن آن بر دادرس است، بنابراین از جهت فقهی نظر کارشناس جنبه اقناعی داشته و امکان تقابل آن با علم دادرس، از نظر منطقی وجود نخواهد داشت.

بررسی حقوقی: در خصوص مبنای اعتبار نظر کارشناس از نظر حقوقی اختلاف نظر وجود دارد.^۲ لکن می‌توان گفت مبنای اعتبار نظر کارشناس از ملاحظات قاضی است. ملاحظات دادرس، از دلایل قوی و مهم است این ملاحظات قاضی یا مستقیماً توسط خود قاضی از طریق معاینه موضوع دعوا به عمل می‌آید یا از طرف او توسط شخص معتمد به عمل می‌آید. این امر در صورتی که خبرویت در امری لازم باشد، توسط کارشناس به عمل خواهد آمد،^۳ از نظر مقررات ایران، نظر کارشناس، باید قناعت وجدانی دادرس را تامین نماید و الا تبعیت از نظر کارشناس لازم نیست.^۴ هر چند طبق ماده ۲۶۵ ق.آ.د.ع.ا.م تبعیت از نظر کارشناس، در صورت عدم مغایرت با اوضاع و احوال محقق و معلوم ضرورت دارد. لکن باید در نظر داشت این ماده موجب تعبدی بودن نظر کارشناس نخواهد بود. بلکه هدف قانونگذار از این ماده ایجاد اماره قانونی بر صحت نظر کارشناس است.^۵ بدیهی است در صورت عدم مطابقت، دادرس می‌تواند از طریق استدلال به آن ترتیب اثر ندهد^۶ و دیوان عالی کشور بر این امر نظارت خواهد نمود^۷ و از نظر انتظامی نیز عدم ترتیب اثر به نظر کارشناس بدون استدلال

^۱ - معرفت، محمد هادی، «حجیت علم قاضی در ارتباط با رجوع به کارشناس» فصل نامه حق، دفتر ۲، شهریور ۱۳۶۴، ص ۵۰.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، ش ۳۳، ص ۱۳۲.

^۳ - شایگان، سید علی، حقوق مدنی، ش ۳۰، ص ۱۰۵.

2- Andrew Choo; Ibid, pp493, 520.

^۵ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، ج ۱، ص ۷۲۱.

^۶ - عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، ش ۵۵۸، ص ۳۴۷.

^۷ - بروجردی عبده، محمد، اصول قضایی - قسمت حقوقی، ص ۸۹ به بعد.



تخلف است.^۱ ترتیب اثر ندادن به نظر کارشناس در صورت عدم مطابقت آن با اوضاع و احوال محقق و معلوم در صورتی است که کارشناس مزبور «مصدق»^۲ نباشد. در این صورت آنچه برای دادگاه مبنای تصمیم‌گیری است، تراضی طرفین در قاطع دانستن نظریه کارشناس است. مؤید این استنباط تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.ع.ا.م می‌باشد. با توجه به این تبصره می‌توان ادعا نمود در صورتی که نظریه کارشناس مورد تراضی موجب قطعیت رأی صادره می‌شود، دادگاه نیز قبل از صدور رأی نمی‌تواند از پذیرفتن، نظری که طرفین آن را قاطع دعوا قرار داده‌اند، خودداری کند. بنابر مطالب مذکور، اگر نظر کارشناس - به غیر از مصدق - خلاف علم دادرس مستنبط از اوضاع و احوال مسلم قضیه باشد، دادگاه به آن نظر ترتیب اثر نخواهد داد؛ چراکه در این صورت دادگاه علم به بطلان نظر کارشناس پیدا می‌کند.^۳

بند دوم: بررسی اقناعی بودن اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل

براساس ماده ۲۵۵ ق.آ.د.ع.ا.م اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه عمل {معاینه موضوع دعوا} از امارات قضایی محسوب می‌گردد که موجب اطمینان یا علم دادرس خواهد بود. بنابراین هدف از این دو اقدام تحقیقی، رسیدن به اقناع وجدانی دادرس می‌باشد. بنابراین به صراحت حکم ماده مزبور این اطلاعات جنبه اقناعی داشته و هم ارزش اماره قضایی، خواهد بود.^۴ با این کیفیت معلوم است که امکان تعارض اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل با علم دادرس وجود ندارد؛ زیرا طبق ماده ۲۵۵ این اطلاعات به عنوان قرینه محسوب می‌شود و در آن واحد از قراین پراکنده برای دادرس امارات قضایی حاصل نمی‌شود. در خصوص ماده ۲۵۵ باید توجه نمود که همیشه نتیجه حاصل از تحقیق و معاینه محل موجب حصول اماره قضایی نخواهد بود، بلکه در این ماده، هدف تلقی این نتیجه به عنوان قرینه جهت حصول اماره

^۱ - دادنامه شماره ۸۸ مورخ ۱۳۷۷/۳/۱۱ شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضات.

^۲ - مصداق شخصی است که به سمت کارشناس توسط طرفین انتخاب و ضمن آن طرفین نظر کارشناس را قبول می‌نمایند.

^۳ - حکم شماره ۲۰۸۶ مورخ ۱۳۷۹/۵/۲۲ شعبه ۱۵ دادگاه عمومی قم.



قضایی بوده است و بدیهی است، از قرینه لزوماً اماره قضایی حاصل نخواهد شد. بنابراین قسمت دوم ماده که اعلام می‌دارد: «ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در آن باشد». بر خلاف عقیده برخی از نویسندگان،^۱ بر این امر دلالت ندارد که اماره قضایی ممکن است وجود داشته باشد یا نه، چرا که منظور مقنن در این ماده از اماره همان قرینه به کیفیت سابق الذکر می‌باشد.



۱- مهاجری، علی، منبع پیشین، ص ۲۰۴.



منابع و مأخذ

- ۱) آخوندی، م، (۱۳۷۲)، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چ ۵، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲) امامی، ح، (۱۳۷۱)، حقوق مدنی، ج ۶، چ ۲، تهران، کتابفروشی اسلامی.
- ۳) پیمانی، ض، (۱۳۵۶)، دلایل قضایی در حقوق انقلابی فرانسه، تهران، بی نا.
- ۴) جعفری لنگرودی، م ج، (۱۳۸۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- ۵).....، (۱۳۸۱)، دایره المعارف علوم انسانی، ج ۱، چ ۳، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۶).....، (۱۳۵۸)، علم آزاد در گردش ادله اثبات دعوی در حقوق اسلام، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۷).....، (۱۳۷۵)، دانشنامه حقوقی، ج ۴، چ ۵، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۸).....، (۱۳۷۹)، مجموعه محشی قانون مدنی، چ ۱، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۹) بازگیر، ی، (۱۳۷۶)، علل نقض آراء محاکم در موضوعات احوال شخصیه و مدنی در دیوانعالی کشور، ج ۱، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۱۰).....، (۱۳۸۱)، رسیدگی به دلایل و احکام راجع به آن‌ها، چ ۱، تهران، فردوسی.
- ۱۱).....، (۱۳۸۰)، ادله اثبات دعوی و احکام راجع به آنها، چ ۱، تهران، انتشارات فردوسی.
- ۱۲).....، (۱۳۷۸)، مسائل پیرامون چک در آرای قطعی یافته دادگاه‌ها، چ ۱، تهران، انتشارات عصر حقوق.



- ۱۳) بروجردی عبده، م، (۱۳۱۱)، اصول محاکمات حقوقی، تهران، انتشارات سمناپی.
- ۱۴).....، (۱۳۸۲)، اصول قضایی حقوقی، چ ۱، تهران، انتشارات مهرگان.
- ۱۵) صالح، ع پ، (۱۳۸۳)، سرگذشت قانون، چ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶) خامنه ای، م، (۱۳۸۲)، علم قاضی، چ ۱، تهران، انتشارات تولید کتاب.
- ۱۷) خلیلیان، خ، (۱۳۸۲)، دعوی حقوقی ایران و آمریکا، چ ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۱۸) دولتشاهی، ف، (۱۳۴۲)، اقرار در حقوق مدنی، تهران، انتشارات تابان.
- ۱۹) شکاری، ر، (۱۳۸۱)، ادله اثبات دعوا، چ ۱، تهران، انتشارات نیکان.
- ۲۰) زرنگ، م، (۱۳۸۱)، تحول نظام قضایی ایران، ج ۱، چ ۱، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

